اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمه علی اعدائهم اجمعين، اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمة يا ارحمن الراحمين.

عرض کنم حضور با سعادت­تان که بحثی را که ما در شب آخری داشتيم بحث مدرج بود و متعرض بعضی از اقسام مدرج شديم که حالا اين چون بخواهيم ديگر اقسامش يعنی مثال­های مکرری بزنيم طول می­کشد مثل بحث تقطيع انصافش اين دوتا بحث خيلی تأثيرگذار هستند، تقطيع بيشتر البته مخصوصاً در اين کتب مجامع حديثی تقطيع خيلی نقش تندی را بازی کرده، عرض کنم اين مثالی را که از اين حديث باب استحاضه زديم يک توضيحی راجع به اين مثال عرض بکنم،

س: خود مدرج را هم نمی­شود در تقطيع گفت داخلش است

ج: نه خير نه مدرج کلام راوی است تقطيع کلام امام را تکه تکه کرده روايت را تکه تکه کرده، دو عالم جداگانه است،

س: خب پذيرفتيد که مدرج اگر روايت در روايت هم باشد

ج: بله آن هم باشد مدرج است نه روايت واحده­ای است که تقطيعش کرده، عرض کنم که مرحوم کلينی در اين باب کار عجيبی که کرده واقعاً ما که، چون اين­ها ديگر بحث و بررسی نشده واقعاً مخصوصاً اين تعبير فهرستی که بنده عرض کردم واقعاً يک چيزی بايد در حد شاه کاری در اين­جا نشان داده مرحوم کلينی، مرحوم کلينی ابتداءً اين حديث را از سه مصدر از حريز نقل می­کند، يعنی از سه راه، از سه روش، يک راه راه مشهورترين نسخه حريز است که علی ابن ابراهيم عن ابيه باشد، نسخه دوم نسخه نيشابوری است که خود نسخه که خيلی ارزش دارد اما حالا قمی­ها چون خيلی با آثار نيشابوری­ها مخصوصاً آثار فضل خيلی اعتناء نکردند، از اين جهت، خب اين­ها هم نسخه بدی نيست اين اشکالش همان محمد ابن اسماعيل استاد کلينی است که خيلی شناخته نيست، بايد با همين قرائن خارجی و بحث­های فهرستی حلش بکنيم، راه سوم همين نسخه­ای است که از احمد ابن محمد اشعری احمد اشعری نقل می­کند و از سه نسخه که نقل می­کند اين ذيل را دارد و متی انقطع دارد، از زراره نقل می­کند که اين ذيل را دارد، من به يک مناسبتی چون ديگر اين روزها حال مراجعه خود من ديگر کم شده، ديگر اين دستگاه­ها کاملاً ما را ديگر تنبل بار آورده مثل ديگر دستی نيست ببينيد احمد اشعری حالا به لغت مختلف از حماد چقدر روايت دارد؟ من به نظرم خيلی بايد کم باشد در تهذيب که يادم نمی­آيد، در کافی محدود اگر باشد باز مثلاً حسين ابن سعيد در، از حماد زياد داريم اين مخصوصاً در تهذيب زياد داريم داريم اما احمد اشعری، حماد را بياور و راوی­های حماد، حماد يا حماد ابن عيسی، نمی­دانم اين­ها يک جمع بندی هم می­کنند مثلاً يک شخص را با عناوين متعددش مجموع رواياتش را آوردند، چه با مکرر چه بدون مکرر، علی ای حال شما حماد يا حماد ابن عيسی چون حماد ابن عثمان که قطعاً نيست، حماد ابن عيسی را بياوريد، ببينيد که احمد يا احمد ابن محمد يا احمدالاشعری اين­ها از ايشان چندتا به نظرم در کافی هم خيلی نباشد فکر می­کنم مثلاً بيست مورد، تا سی، چهل مورد باشد، فکر نمی­کنم،

س: کافی و تهذيب و فقيه روايت­های حماد ابن عيسی هزار و هشت و نودتاست بيشترين نقل مال ابراهيم ابن هاشم است،

ج: خب عرض کردم

س: که هشتصد و پنجا و شش­تاست، چهار صد و بيست­ و شش­تا برای حسين ابن سعيد است،

ج: عرض کردم بيشتر هم اين حسين ابن سعيد اگر نگاه بکنيد مال تهذيب است شايد کافی کم باشد بله،

س: فضل ابن شاذان صد و بيست و شش، عبدالرحمن ابن ابی­نجران هشتاد و سه، احمد ابن محمد ابن عيسی شصت­تاست

ج: من بين بيست تا چهل­تا احتمال، خب فکر می­کنم،

س: جسارتاً

ج: با تکرارش

س: با تکرارش،

ج: عرض کردم به نظر من همان بين بيست و چهل بايد باشد زياد نيست اين نسخه خيلی

س: دو سه­تا کتاب را دارد

ج: بله، اما به نظرم در تهذيب مستقلاً نباشد از کافی اگر گرفته باشد به نظرم تهذيب مستقلاً تهذيب مستقلاً از حسين ابن سعيد دارد، ابتدا به اسم حسين ابن سعيد کرده عن حماد، اما فکر می­کنم ابتدا به اسم احمد نکرده باشد فکر می­کنم يقين ندارم من کل تهذيب را مثلاً يکبار مروراً هم نگاه نکردم که حالا بخواهم بگويم، ليکن در مظانش که مثلاً صلاة و صوم و حج و اين­هاست مظان معينی دارد، در

س: چهل و دوتا از اين شصت­تا در کافی است، بعد تهذيب هم ابتدا به احمد ابن محمد کرده،

ج: چندتاست؟

س: احمد ابن محمد يکدانه، دومش محمد ابن يعقوب است سومی محمد ابن يعقوب، چهارمی محمد ابن يعقوب،

ج: گفتم عرض کردم از کلينی از طريق کلينی نقل کرده باشد

س: باز دوباره هفتمی از احمد ابن محمد است،

ج: بايد جلدهای هفت و هشت و اين­ها

س: جلد دو است جسارتاً

ج: جلد دو، من خيال نمی­کردم بله، به هر حال اينی که ايشان، البته ايشان اگر به اسم احمد ابن محمد حاشيه­اش را نگاه بکنيد بازهم ممکن است از کلينی گرفته باشد چون اين کار را می­کند ايشان چون دارد که بعضی از جاهای که من از احمد ابن محمد است از کلينی نقل کردم، آنها را هم خيلی مطمئن نيستيم الآن مرحوم شيخ طوسی ابتدا به آن­ها کردند به هر حال انصافاً سه­تا نسخه را مرحوم کلينی آورده يک نسخه خيلی مشهور مال ابراهيم ابن هاشم، يک نسخه نسبتاً جا افتاده مال فضل ابن شاذان و يک نسخه نسبتاً به اين عدد هزار و هشتصد، نهصد تا عدد شاذی است، آن وقت مرحوم کلينی می­خواهد بگويد در هر سه نسخه اين ذيل بود، و متی ان انقطع کانها لاتدع الصلاة بحال اين بود، بعد در آخر باب ايشان باز هم از طريق احمد، يک قسمتی که ما الآن در حديث مشکل داريم من اول بعض مشکلات را بگويم که اين بايد مثلاً در آينده يک راهی برايش پيدا کرد، فعلاً راهی نداريم ما الآن خود من، اما مشکل هست مثلاً در اين سند احمد هست از ابن فضال اين ذيل را ندارد، از حماد عن حريز، ببخشيد عن عبدالله ابن بکير عن زراره، اما احمد عن حماد، عن حريز، عن زراره همان روايت را دارد ذيل را هم دارد آيا احمد هردو را مجرد نقل است خودش اعتماد کرده دقت کرديد در آن نسخه که احمد نقل می­کند احمد از حماد عن حريز عن زراره اين ذيل هست صدرش هم مثل همين است تقريباً يک کلمه­ای که اختلاف کوچکی دارد، اما در نسخه­ای که احمد از ابن فضال پدر نقل می­کند از عبدالله ابن بکير عن زراره اين ذيل کلاً افتاده من فکر می­کنم مرحوم کلينی می­خواسته اين نکته را که به اصطلاح ما اسمش را گذاشتيم نکته فهرستی اين نکته را روشن بکند که من اگر نقل می­کنم اين ذيل را در يک نسخه از کتاب حريز نيست در سه­تا نسخه­اش اين هست اين زيادی هست، پس مشکل کجا می­شود؟ مشکل می­شود در تقريری که شاگردهای زراره از زراره نوشتند، اين قسمتی که بايد باز بشود اين است، چون ما الآن شواهدی نداريم که خود زراره کتاب داشته باشد آنچه که الآن ما داريم تقرير شاگردهای ايشان است، من به يک مناسبتی در بحث غسل و اغسال ديگر بخواهيم وارد بشويم باز طول می­کشد اقسام غسل دو سه تا نقل از شاگردهای زراره داريم که فرق می­کند و عرض کرديم چندتا شاگرد اساسی مرحوم زراره دارد که همه­شان کتاب دارند، يکش حريز است، يکش به اصطلاح عمر ابن اذينه است، يکش عبدالله ابن بکير پسر برادرش است، بکير ابن اعين، بکير برادر زراره است يکی عبدالله ابن بکير است، يکی هم جناب آقای جميل ابن دراج است يکی دوتای ديگر هم هستند ديگر حالا طول می­کشد، غرض اين­که اين­ها اين نکته خيلی لطيف است يعنی ابن فضال دقيقاً از عبدالله ابن بکير يک، می­خواهيد دو مرتبه بخواند يک کلمه مختصری با هم فرق دارند اما ذيلش کلاً در نسخه ابن بکير نيست اين ذيل کلاً نيست، حالا آيا مرحوم کلينی اين ذيل را مدرج می­دانسته، ببينيد اگر اين نکته که ما عرض می­کنيم درست باشد خيلی دقت کلينی است، کلينی می­خواهد بگويد در سه­تا نسخه من از کتاب حريز اين ذيل را ديدم ولو در کتاب ابن فضال نيست در کتاب عبدالله ابن بکير نيست حالا می­خواهيد دو مرتبه حديث را بخوانيد آن بابی که مال انها لتدع الصلاة از کافی کافی اول با سه طريق آورده، من فکر می­کنم اين دقت، اين مطالبی که حالا به ذهن من رسيده درست باشد خيلی معلوم می­شود اين­ها دقت داشتند کاملاً،

س: سه نفر می­گويد جمی

43: 8

يعنی سه طريق

س: از سه طريق می­گويد تا ثابت کند که مدرج نيست

ج: می­خواهد بگويد مدرج نيست چرا؟ چون کافی کتاب حديثی است اصلاً همينی که حديث را در کتاب خودش می­آورد حديث است ديگر مدرج نيست فتوا نيست می­خواهد اين را بگويد و الا فتوا حسابش می­کردند، ايشان می­خواهد بگويد اين حديث از زراره است من در سه نسخه از کتاب حالا مثلاً ماها اين جوری هستيم مثلاً می­گوييم اين تقرير آقای خويي، اين تقرير آقای خويي، اين طور رسم است ديگر اين­ها ننوشتند تقرير من دارم می­گويم در حقيقت دو شاگرد زراره که نوشته­اند يکش حريز است، بعد کلينی می­خواهد بگويد آقا اين نسخه­ای که من از حريز نقل می­کنم در همه نسخ هست، پس اين حديث است روشن، اگر شما مثلاً به ذهن­تان اشکال رسيد اين حديث از آن ور می­خواهد بگويد در نسخه عبدالله ابن بکير نيست پس اين مدرج است نکته روشن شد، اگر اين مطلب حالا به اين تقريبی که من عرض می­کنم اولاً ارزش بحث فهرستی را کاملاً روشن می­کند بحث سند مطرح نيست بحث وثاقت و حالا اين موثقه است آن صحيح است اين بحث­ها مطرح نيست بحث اين است که دو شاگرد زراره دارند يک مطلب از ايشان حالا حديث شما حريز را بخوانيد حريز عن زراره عن ابی جعفر عليه السلام البته ابی جعفر نداشت قال قلت له داشت،

س: بله همين حديث اولی که بوديم

ج: اين حديث اول باب هم هست

س: ببخشيد چهارم باب است،

ج: چهارم نه سوم خواندی آن را

س: چهارم باب

ج: چهارم،

س: چهارم باب همين­که حديث آخر باب است

ج: آن آخر باب است ببينيد سه­تا طريق آورد به حماد، که حماد ابن عيسی اين­جا مراد است سه­تا طريق آورد بعد از حريز از، من می­گويم مرحوم کلينی می­خواهد بگويد آقا اين خيال نکنيد در يک نسخه است در سه­تا نسخه من اين را ديدم اين ذيل هست، پس اين جزو حديث است مخصوصاً کتاب حريز را به تعبير شيخ و کتبه تعد فی الاصول اصلاً کتاب­ها اصول بوده پس در کتاب حريز حالا بخوانيد از اولش متنش را، اين شرح صدر راه می­رود ما خلق مان تنگ می­شود،

س: عن حريز عن زراره قال قلت له، ببخشيد اين چاپ چيز بخوانم که

ج: چاپی،

س: چاپ دارالحديث بخوانم

س: اين تعدد نسخه و اين­ها نشان می­دهد يا تعدد را بگوييم سند در واقع نشان می­دهد که پس اين حديث است اما از آنجا که در آن نسخه اين نيست

ج: معلوم می­شود مدرج است

س: پس مدرج است

ج: و انصافاً هم تعابيرش مدرج است حالا آن شب دقت کرديد من گفتم انگشت گذاشتم گفتم از اين­جا مدرج است يادتان می­آيد

س: بله،

ج: اصلاً من حديث ابن فضال در کله­ام نبود، در ذهنم نبود بعد که خوانديم بعض وقت­ها با خودم فکر می­کنم بعض کلمات ما شبيه الهام است، مکاشفه است اصلاً يعنی اصلاً در حساب من نبود، من روی همان ذوق فقهی خودم گفتم از اين­جا مدرج است انگشت گذاشتم،

س: اين مدرج توسط شاگردان زراره شده

ج: احتمالاً توسط حريز است ديگر

س: خب همين­جا امکان دارد که زراره خودش در بعض نقل­ها اين تکه آخر را گفته باشد يا نگفته باشد؟ چرا مدرج را به کلام زراره نسبت ندهيم،

ج: احتمال دارد از زراره باشد حالا حديث را گوش کنيم،

س: عن النفساء متی تصلی قلت له النفساء متی تصلی،

ج: دقت کنيد

س: قال تقعد بعدد حيضها و تستظهر بيومين

ج: از اين­جا گفتيم مدرج است و تستظهر بيومين تمام شد فان انقطع الدم از اين­جا مدرج است ابن فضال که بعد ايشان خواند تا همين­جا را نقل کرده و شواهد را هم عرض کردم کلام يعنی سوق کلام بر اين جهت است اصلاً نمی­خورد که مثلاً سؤال از آن بوده حالا کلام ابن فضال را بخوانيد

س: ولی عذر می­خواهم حاج آقا اين­که با توجه به اين­که سه­تا سند آورده نمی­شود بگوييم تقطيع است بيشتر به تقطيع شبيه است

ج: نه خير نه،

س: آن آقا که کم آورده تقطيع کرده

ج: نه بعيد است،

س: چرا؟ چون اين­جا سه­تا سند آورده

ج: نه اين­که ايشان دنبالش نياورده نبوده و الا ايشان می­آورد ديگر

س: آخر اين سه تا سند که آورده چه کارش کنيم؟

ج: اثبات می­کند در کتاب حريز بوده اثبات نمی­کند مدرج است يا نه؟ بله در کتاب حريز بوده اين را قبول می­کنيم ما هم قبول می­کنيم الآن، اين را ما گذاشتيم يک تقرير از زراره تقرير دوم که کسی نوشته از زراره ان انقطع را ديگر و ما بعد ندارد و تعبيرش هم که نفساء لاتدع الصلاة و من قول النبی فان الصلاة عماد دينکم، خب چه ربط دارد به اين­که مستحاضه نماز بخواند يا نخواند؟ اما خصوصيات نماز را چه جوری بايد خوانده بشود بايد از دين گرفته بشود، مجرد اين­که عماد دينکم، هرجا هست کله­پا بکنيد نماز را بخوانيد، اين در

30: 13

س: از لحاظ محتوای با همان

ج: فتوی بيشتر می­سازد

س: بله

ج: با کلام بيشتر می­سازد حالا مال جناب ابن فضال را هم بخوانيد

س: قال تقعد النفساء

ج: نه از اولش ابن فضال عن عبدالله ابن بکير اين حريز نيست اصلاً طريقش عوض شد

س: محمد ابن يحيي

ج: عن احمد ابن محمد

س: احمد ابن محمد

ج: اين اشعری است و ايشان راوی معروف کتاب ابن فضال پدر است در قم، کلينی عمده­ای که آورده از ايشان است شايد از غير ايشان خيلی کم باشد عن ابن فضال، شايد هم از سهل هم گاهی از ابن فضال نقل

س: عن ابن فضال عن ابن بکير عن زراره قال عن ابی عبدالله عليه السلام قال

ج: اين­جا اسم دارد آن­جا نداشت قلت له داشت،

س: قال تقعد النفساء ايامها التی کانت تقعد فی الحيض و تستظهر بيومين

ج: خيلی واضح است، تمام

س: اين البته از طريق ابن بکير بوده

ج: ابن بکير، يعنی ابن فضال از کتاب ابن بکير اين جور نقل کرده پس در حقيقت دو تقرير از زراره داريم دو شاگرد زراره يکی پسر برادرش که همين حدود يک سطر را نقل کرده يکی حريز که حدود چهار سطر را نقل کرده و انصافاً آدم تعبيرش را نگاه بکند تعبيرش می­خورد به اين­که کلام مدرج باشد جزو روايت نباشد، بعدش هم يک قاعده­ای دارند آقايان نتيجه را تابع اخس مقدمات اگر يک حديث دوران امر بشود که مثلاً کلام صحابی است يا کلام رسول­الله اصل را بر صحابی قرار می­دهند تا ثابت بشود عن رسول­الله مثل آن قاعده اگر اين­جا بزنيم اگر شک بکنيم که اين تتمه روايت است يا مدرج است؟ اصل بر مدرج بودن است، تا اثبات بشود روايت است دقت کرديد يک، البته اين قاعده را من تصريح

س: ظهور نقل راوی

ج: يعنی قدر متيقن اين کلام را اين راوی گفته اما رسول الله بايد اثبات بشود دقت کرديد خيلی داريم ما الآن، من نديدم جايي حتماً دارند تصريح من نديدم که مثلاً رواه فلان عن فلان مثلاً عن عبدالله ابن عباس رفعه و رواه فلان عن فلان عبدالله ابن عباس وقفه اين طور دارد و لم يثبت الرفع و الاصح وقفه و لم يثبت الرفع، وقفه يعنی کلام خود صحابی

س: اصل امانت راوی اقتضاء نمی­کند که اين

ج: نه اين­ها چون طريقيت را نگاه می­کنند حجيت را نگاه می­کنند، دقت شد البته عرض کردم اين را حتماً اهل سنت جای نوشته دارند اما من نديدم الآن يادم نمی­آيد جايي ديده باشم اما ارتکازی که من در کلمات­شان می­بينم اگر دوران امر شد بين اين­که کلام پيغمبر باشد يا کلام خود راوی باشد صحابی، کلام پيغمبر را می­گويند رفع، کلام صحابی را می­گويند وقف، بعد می­گويد رواه فلان رفعه، عن ابن عباس رفعه، رواه فلان عن ابن عباس وقفه بعد می­گويند و الاصح الوقف يعنی قدر متيقن ثابت می­شود ابن عباس اين را گفته اين قدر متيقن اما از رسول­الله نقل کرده ثابت نيست روشن شد،

س: نقل نکرده آخر اين عن رسول الله نگفته ولی راوی عنه دارد

ج: اين تتمه آن روايت است اين بين مدرج، اين­جا وقف نيست که،

س: وقف نيست

ج: نه ذيل را می­خواهم بگويم اين شبيه آن است يعنی اگر دوران امر شد بين ادراج و اين­که جزء خبر باشد؟ اصل اولی ادراج است به اين معنی يعنی ادراج ثابت می­شود يا کلام زراره است يا کلام حريز است اما

س: اصل چه اثبات می­شود حالا در جای خودش بايد بحث بشود ولی ظاهر خود راوی و امانت راوی اين است که وقتی کلامی ادامه­اش را دارد می­گويد

ج: نه برای ما که حجيت، آن نقل کرده عن رسول­الله نقل کرده خودش گفته، يعنی خودش گفته قال ابن عباس آن وقت يکی گفته قال ابن عباس رفعه، قال ابن عباس مرفوعاً يعنی قال ابن عباس قال النبی ليکن آن مقدار که پيش ما ثابت می­شود خوب دقت کنيد پيش ما اين­که اين با اسانيدی که هست کلام مال ابن عباس هست اين مقدار ثابت می­شود اما اين­که عن رسول­الله است ثابت نشد،

س: اين قبول

ج: اين­جا همين طور،

س: اين همين طورش را من گير کردم حاج آقا، ببينيد يک راوی دارد نقل می­کند،

ج: چون ما سند ديگر داريم آخر

س: آن هم از امام است قبول است

ج: نه يعنی ما از همين زراره از خود زراره يک کلامی داريم بين همين عين همين است ديديد خيلی فرقی

س: عين همين است

ج: خيلی خوب، پس اين يک

س: منتهی اين منافات ندارد که ادامه داشته باشد

ج: منافات ندارد از اين­که کلينی نقل نکرده دنباله نداشته يعنی و الا آن هم نقل می­کرد ديگر خب، اين اصلاً دنباله نداشته کلام کلش اين مقدار بوده آنی که زراره نقل می­کند از ابی­عبدالله يا ابی جعفر کلش اين است علی ای حال اين نکته را من گفتم عرض کنم که کلينی، البته عرض کنم من هم حالا بعض موقع اشکال می­کنند که بعض حرف­های من حدسی است انصافاً با تتبعی که ما در کلماتشان کرديم و الا نه در جايي ديديم و نه از استادی شنيديم نه در کتاب شرح حديث اين­ها را ديديم غرض روشن باشد يعنی با آن حالتی که من حالت تحديث و محدثين و قواعد تحديث و اين­ها را نگاه می­کنم به نظرم کلينی می­خواسته اين نکته ظريف را بيان بکند که ما دو تقرير از زراره داريم در يک طريق اين ذيل نيست در يک تقرير هست ليکن آن تقرير مال يکی از شاگردهای معروف ايشان به نام حريز است و من سه­تا نسخه از کتاب حريز ديدم که در هرسه اين ذيل هست،

س: ذيل هست

ج: دقت کرديد و اين امانتداری کلينی اين جلو ما گذاشته شما شبهه داری می­گويي نه اين تتمه کلام است، درست شد بنده هم به ذهنم که اين مدرج است اين تتمه کلام نيست خب اين هم راجع به توضيح هم گفتيم راجع، چون اگر راست باشد اين باب را باز می­کند ما در جاهاي ديگر هم که کلينی دو سند گاهی می­آورد معلوم شد نکته کار مال اين است، ما الآن اختلاف حديث را در مجامع می­آوريم يعنی مثلاً می­گوييم اين حديث در کافی مثلاً ما حجب الله عن عباد است در کتاب توحيد صدوق ما حجب الله علمه است ما وقتی جمع می­کنيم می­آوريم اما گاهی اوقات در خود کافی در همان باب می­آورد دقت کرديد چه شد؟

س: تعبير شما از اختلاف حديث يک کمی در واقع با آن اصطلاح اهل سنت قاطی نشود

ج: بله نه دقت کرديد چه می­خواهم بگويم، گاهی اوقات خود، ما الآن وقتی مقايسه می­کنيم، مثلاً اين حديث را نقل کرده تا اين قدرش، صدوق نقل کرده تا اين قدرش، شيخ طوسی تا اين قدر، اين جوری می­گوييم يعنی در مجامع که اين­ها را آمديم جمع کرديم اما گاهی اوقات در خود کتاب است خود کافی دارد می­گويد دقت کرديد يعنی خود کافی دو گزارش از کلام زراره دارد،

س: در همان باب

ج: در همان باب دقت کرديد نکته روشن شد خيلی لطيفی است اگر اين تصوراتی که اين حقير سراپا تقصير دارم اين درست باشد واقعاً هم دقت­شان چه خون دلی خوردند و کاملاً اين امانت را دقيق به ما رساندند حالا ما می­شينيم الآن هزار و صد سال بعد از کلينی هستيم دقيق می­شينيم اين­جا بحث می­کنيم، که آيا حق با ابن فضال است که آن ذيل نبوده يا حق با حريز است که اين ذيل بوده حق با عبدالله ابن بکير است و انصافاً خود من سياه و لذا هم ديشب يا در جلسه قبل يادتان هست من اصلاً انگشت گذاشتم از اين­جا مدرج است اصلاً دست گذاشتم بعد هم ايشان خواند از کتاب ابن فضال تا همان­جا بود همان­جايي که من گفته بودم،

س: آخر اين تناسب يک چيزی است خود راوی هم اهل بالاخره ادبيات و اين­ها چه جوری يک دفعه بی­ربط اضافه می­کند بهش،

ج: بی­ربط نيست اين­ها می­دانستند

س: می­دانم در سؤال

ج: می­دانستند، می­گويم مشکل کار اين­ها شايد در اول يک نقطه­ای دائره­ای چيزی اين­ها به ما نرسيده که نشان بدهد حديث تمام شده اينها را ما نداريم الآن اين مشکل کار اين است مشکل کار، مثلاً انتهی فلان ندارد حديث که کجا تمام می­شود ندارد،

س: عرضم اين است ذيل بحث نفساء است يک دفعه می­رود سراغ استحاضه

ج: نه می­گويد چون نفساء اگر زيادتر شد مستحاضه می­شود حکم مستحاضه را پيدا می­کند از اين جهت می­رود سراغ مستحاضه

س: هر جوری می­دهيد پس روايت

ج: بله اين مثل گفت ربط ماس و دروازه چه است؟ گفت ماست را که می­خوری دهن باز می­شود دوازه هم باز می­شود ربط در باز شدن است،

س: هردوشان

ج: با اين­که معروف است بی­ربط است باز دروازه بی­ربط تر گفت ربطشان اين است وقتی ماست می­خوری در باز می­شود دروازه را هم باز می­کند،

س: البته می­گويند هردو را می­بندد

ج: حالا آن هم می­شود هردو را می­بندند باز هم می­شود بسته هم، علی ای حال پس بنابراين آقا به ذهن اين يک توضيحی می­خواستم بدهم چون اگر باز بشود دقتی است يعنی يک ظرافتی است اين گذشتگان ما با دقت اين را پی­گيری کردند که اين نکته را مثلاً فرض کنيد صدوق که توحيد را نوشته ناظر به توحيد کلينی است در توحيد کلينی ماحجب الله است، ايشان با همان سند می­گويد ما حجب الله علمه، يعنی ناظر است به اين­که کلمه علمه افتاده، ليکن اين چه شد مقارن دو کتاب باهم و الآن در مجامع حديثی مثل جامع الاحاديث زمان ممکن است مقارنه پنج­تا حديث با همديگر بشود از مقارنه اين احاديث با همديگر ما به يک نتايج معينی برسيم دقت فرموديد چه عرض می­خواهم بکنم اين راجع به اين نکته،

س: اين هم از برکات مقارنه است که در حوزه ما نيست

ج: نيست متأسفانه

س: اين را بايد بناگذاری کنيم

ج: بله، يک مقدار آن شب عبارت مرحوم مقدس اردبيلی تقريباً ايشان اولين کسی است که اين طور شروع کرده اين کارها را کرده و راجع به کتاب تهذيب هم اولين کس شهيدثانی است که قبل از ايشان است ايشان می­گويد در تهذيب اختلاف زياد است خيلی زياد است،

س: الآن نمی­خواهيد اين را به عنوان يک مسلکی در تحديث قرارش بدهيد

ج: چرا، حساب می­کنيم نمی­خواهيم قرارش بدهيم خب يکی از کارهای مهم ما در فهرست همين است ديگر اصلاً هدف ما از فهرست همين بود يعنی سند حديث هردو معتبر است يکش از يک شاگرد است يکش از يک شاگرد است تقريرها با هم اختلاف دارند ما الآنش هم زمان ما، هم همين کار را می­کنيم ديگر می­گوييم يک تقرير از نائينی اين طور نوشته، يک تقرير از نائينی همين کار را می­کنيم ديگر فرق نمی­کند،

س: بين حجت و حجت است ديگر

ج: بله به اين تقرير

س: دور اولش با دور دومش

ج: دومش مثلاً، دقت فرموديد اين هم راجع به اين قسمت، يک قسمت ديگر که آخر بحث مدرج باشد مدرج دقت بکنيد گاه گاهی همين طور که در بحث تقطيع هم عرض کرديم مطلق زيادی کلام نيست، اين مدرج نيست گاهی اوقات مثلی که در باب تقطيع عرض کرديم اين از باب ادراج نيست اين از باب اختلاف نسخه است يک روايت واحده­ای هست طولانی است بياوريد نشيط ابن صالح را بياوريد در باب صوم لايصوم الضيف الا باذن ضيفه مضيفه اين را بياوريد اين روايت را اين يک روايت واحده است مال نشيط ابن صالح می­خواهيد نشيط را آن وقت دوتا نسخه دارد اين حالا ايشان بخواند تا من توضيحش را عرض کنم دوتا نسخه اين روايت به اصطلاح نشيط ابن صالح دارد يک نسخه­اش مال احمد ابن هلال است چون اين نکته هم روشن بشود که اين مشکل اين آقای احمد ابن هلال هم چه بوده؟ اين البته يکبار ديگر راجع به احمد ابن هلال صحبت کرديم در همين­ بحث­ها اين دفعه می­خواهم تند رد بشود انشاءالله تعالی اگر بتوانيم تند رد بشويم

س: خود حاج آقا هم شک می­کند

ج: شک می­کند در نفس خودش هم شک،

س: اين من فقه الضيف علی

43: 24

تطوعاً

ج: سندش را بخوان اول

س: بله فقط همين يک لحظه

ج: يا می­خواهی از جامع الاحاديث بياور، وسائل هم دارد، وسائل هم اشاره به اختلاف دارد، کتاب صوم به نظرم باب ده ابواب صوم مکروه و مندوب و اينها، مکروه

س: در کافی چاپ رسمی جلد چهار صفحه 151 است منتهی من از اين چاپ جديد می­خوانم که چيز بشود، دقيق نسخه بدل­ها را هم بخوانم، اين ابتدايش اين است من فقه الضيف

ج: ان لا يصوم تطوعاً،

س: در فقيه هم دارد البته بله کافی دارالحديث جلد هفت صفحه 606 حديث دوم باب عنوان باب هم هست که باب من لايجوز له الصيام التطوع الا باذن غيره، حديث اول در مورد زن است، حديث دوم محمد ابن يحيي عن محمد ابن احمد، عن احمد ابن هلال

ج: اين نوادرالحکمه است ديگر از کتاب نوادرالحکمه محمد ابن احمد بفرماييد

س: عن احمد ابن هلال عن مروة ابن عبيد عن نشيط ابن صالح عن هشام ابن الحکم عن ابی­عبدالله عليه­السلام قال قال رسول­الله صلّی الله عليه و آله و سلّم من فقه الضيف ان لايصوم تطوعاً الا باذن صاحبه و من طاعة المرأة لزوجها ان لاتصوم تطوعاً الا باذنه و امره، نسخه بدل دارد الا باذن زوجها، نسخه بدل از کافی البته و من صلاح العبد و طاعته و نصحه لمولاه يا نصيحته لمولاه ان لايصوم تطوعاً الا باذن مولاه و امره و من برّ الولد ان لايصوم تطوعاً الا باذن ابويه و امرهما، اين در علل هم هست در

ج: بله نه به نظرم در تهذيب هم داشته باشد نه،

س: نگاه می­کنم خودم تهذيب را از

ج: و الا يکون الضيف جاهلاً دارد تتمه

س: بله ان لا، و من برّ الولد ان لايصوم تطوعاً الا باذن ابويه و امرهما والا کان الضيف جاهلاً، و کانت المرأة عاصية و کان العبد فاسقاً عاصياً و کان الولد عاقاً اين در

ج: نسخه­ کافی است

س: بله اين چيز است، اين نسخه کافی است حالا اگر بخواهيد نسخه­های ديگر اين­جا هم تخريص کردند گفتند که هم در علل هست هم در فقيه، در دو جا هست،

س: عقوبت مهمان را فقط همين اتهام به جهلشه

س: تهذيب هم هست تفسير قمی و اين­ها هم هست حالا نمی­دانم می­خواهد کدام را بخوانم

ج: حالا تهذيب را بياوريد که سند دارد

س: تهذيب

ج: ببينيد از که نقل می­کند؟

س: تعبيری که شده، محتوای روايت قشنگ آدم می­رود در محتوايش ديگر

ج: بله فراموش می­کند

س: نه هر کسی را تناسبش

س: خب اين هم می­گويد ديگر تناسبش ديگر

س: اصلاً مهمان را به صورت جاهل

س: ولی فرزند را گفته عاقه

س: اين قسمتش از و الا به بعد

ج: شبهه، نه يک تکه­اش همه­اش نه،

س: حالا می­خواهد اول علل، عللش اين جوری است و روی نشيط ابن صالح عن هشام ابن حکم

ج: نه آن سند می­خواهيم اين سند ندارد

س: عجيب است اين هم، آدرسی که دادند به تهذيب اشتباه در اين برنامه خورده يعنی من خودم پيدا کنم

ج: خود نشيط ابن صالح

س: نسخه اصلی را هم داشته باشيم يا آن عکسش آن­جا که عکس ندارد

س: اينها را عکس دارند ولی کافی دارالحديث الآن عکس­هايش را ندارند

س: در مکتبه دارد دارد ندارد،

س: بله، اين­جا در چيز

ج: تهذيب

س: در تهذيب جلد چهار صفحه 294 من اشتباه کردم باب وجوب صيام و شرح جميعها علی البيان محمد ابن يعقوب عن علی ابن ابراهيم عن ابيه عن القاسم ابن محمد الجوهری عن سليمان ابن داود عن سفيان ابن عيينه عن الزهری

ج: اين­که وجوه چهل گانه است زهری، حديث زهری عن علی ابن الحسين ان الصوم علی اربعين وجهاً اين­که خب سندش سنی هم هست آخرش

س: اين­جا دارد که و اما صوم الابن فالمرأة لاتصوم تطوعاً الا بان زوجها اين تقريباً صفحه سوم اين حديث است

ج: آن طولانی است نه آن اصلاً نه همين نشيط ابن صالح همين روايت است خود نشيط ابن صالح

س: بله و العبد لايصوم الا باذن مولاه و

19: 30

الا باذن صاحبه

ج: نه روايت نشيط ابن صالح، خود

س: ابن صالح را بخوانم،

ج: نه خود اين حکم را نمی­خواهيم روايت نشيط ابن صالح در خود وسائل هم نگاه کنيد ابواب صوم مباح، محرم و مستحب، مکروه آن­جا هم دارد باب ده­اش است فکر می­کنم باب ده وسائل است، اگر حافظه ام خراب نشده باشد،

س: آخر نشيط ابن صالح در تهذيب روايت­هايش محدود است آن­ها هيچ کدام در مورد اين چيز نيست ظاهراً دارالحديث هم که تخريج کردند همين­جا را تخريج کردند،

ج: پس نکند فقيه نشيط ابن صالح

س: عرض کردم فقيه را که خواندم نشيط ابن صالح همين است، عن الهشام ابن حکم

ج: که بود؟

س: همين الآن فقيه را، بگذاريد فقيه را دوباره بخوانم

ج: گفتی علل نگفته

س: هم فقيه هم علل هم

ج: نه اگر فقيه دارد روی نشيط ابن صالح

س: و روی نشيط ابن صالح عن هشام ابن الحکم

ج: خيلی خوب بخوان

س: خصال هم دارد می­خواهيد خصال را بخوانم سند داشته باشد

ج: خب خصال را بخوان بعد و الا کان و الا بعد از و الا

س: و من برّ الولد بابويه ان لايصوم تطوعاً الا باذن ابويه بامرهما و الا کان الضعيف جاهلاً و کانت المرئة عاصية و کان العبد فاسقاً عاصياً و کان الولد عاقاً،

ج: خب اين­که همان چهارتای آن را دارد

س: برويم خصال که فرموديد سندش را می­خواهيد ببينيد

ج: نه خود فقيه را هم می­شود به مشيخه­اش نگاه،

س: می­خواهيد علل را ببينيم

ج: علل و

س: علل سند دارد ابی رحمه الله حدثنا احمد ابن ادريس عن محمد ابن احمد

ج: خب اين هم مثل همان است عن احمد ابن هلال

س: ابن هلال است دوباره

ج: چون احمد ابن ادريس و محمد ابن يحيي طريق هستند به کتاب نوادرالحکمه اين مثل همان است اين فرق نمی­کند،

س: خودی، اما بعد ادامه دارد، ببخشيد در علل، قال و قال محمد ابن علی مؤلف هذا الکتاب جاء هذا الخبر هکذا و لکن ليس للوالدين علی الولد طاعة فی ترک الحج تطوعاً کان او فريضة و لا فی ترک الصلاة و لا فی ترک الصوم تطوعاً کان او فريضة و لا فی شئ من ترک الطاعه يک تعليق اين شکلی ايشان اين جا فرموده.

ج: اين روايت نشيط ابن صالح،

س: اين عبارت مال علل بود در ذيل حديث فقيه را خواندم فقيه را مشيخه می­را می­خواهيد

ج: بله،

س: من اين را از چيز هم بياورم ببينيد سندش فرق دارد

ج: بخوان،

س: خب خصال همان روايت زهری است

ج: نه آن­که هيچی نه، نه نشيط ابن صالح اشتباه کردم

س: بله نشيط ابن صالح همين است نگاه می­کنم، نشيط ابن صالح مشيخه،

س: می­بينم گفتگو را وقتی جوهری هم می­گويند غلط است

ج: غلط است بنی زهره است ديگر، از بطون قريش است اصلاً اين تلفظی شده اين­جا اشتباهی زُهَری است، زُهری است نه ضبط شده کراراً

س: مشيخه انگار نيست و روی نشيط ابن صالح را در مشيخه پيدا نمی­کند نشيط را يعنی در کل کتاب فقيه نشيط

س: اصلاً ندارد،

س: همين يکدانه است

ج: در مشيخه ندارد اصلاً نشيط

س: نه،

ج: خيلی خوب اين وسائل را بزن کتاب الصوم وسائل را بزن به نظرم ابواب صوم المحرم و المکروه يا اين طوری است عنوان، به نظرم باب دهش بود

س: وسائل آقای چيز را می­خواهيد

ج: وسائل حرّ اين حديث را آن­جا آورده به نظرم باب دهش است اگر فراموش نکرده باشم

س: خب وسائل چاپ آقای ربانی که حالا مد نظر آمد

ج: جلد هفت

س: جلد هفت صفحه 395

ج: واخر کتاب است

س: ابواب الصوم صوم المحرم و المکروه باب ده باب الصوم العبد و الولد

ج: پس حافظه من خوب کار کرد خوب شد بله بفرماييد آقا بعد از گذشت بله آقا

س: اميدوار شديد

ج: اميدوار شديم، گفت از بخاری چه شد؟ بنده روشن گفت صدتا حديث را جا به جا کردم حالا از بخاری به بنده

س: و باسناده خب اين را

ج: بخوان باسناده به که بر می­گردد ضمير؟

س: ظاهراً شيخ صدوق باشد، بله قبلی شيخ صدوق است محمد ابن علی ابن حسين باسناده عن الزهری حديث دوم و باسناده عن نشيط ابن صالح عن هشام ابن الحکم عن ابی عبدالله عليه السلام بعد و رواه فی العلل عن ابيه الا انه قال فلان و رواه فی العلل عن ابيه

ج: عن احمد

س: بله الا انه قال و من برّ الولد ان لايصوم تطوعاً و لا يحج تطوعاً و لا يصلی تطوعاً الا باذن ابويه و امريهما و رواه الکلينی عن محمد ابن يحيي عن محمد ابن احمد مثله بدون الزياده

ج: اين زيادی در نسخه نيامده، ببينيد چون بحث سر صوم بود يک دفعه آمد لايصوم تطوعاً بدون الزياده؟

س: زياده که ظاهراً منظور همان لايحج تطوعاً بود

ج: بله و لايحج اين زياده در نسخه احمد ابن هلال نيامده

س: از آنجا که می­گويد و من برّ

ج: حالا تصادفاً آن نسخه بعد هم احمد ابن هلال است درش آمده مثلی که زياده

س: بله و من برّ الولد ان لايصوم تطوعاً الا باذن ابويه و امرهما

ج: اين در کتاب کافی است

س: در فقيه

ج: و لايحج و لايصلی تطوعاً الا

س: ببخشيد در فقيه هم نيست در علل اين اضافه است و من برّ الولد ان لايصوم تطوعاً و لايحج تطوعا و لا يصلی تطوعاً الا باذن ابويه که ايشان می­گويد روی همين هم خود اصلاً مرحوم صدوق هم رو همين حاشيه می­زنند ديگر می­گويند جاء هذا الخبر هکذا و لکن

ج: البته اين­ها اين­جا الآن اين نسخه ايشان همان نسخه احمد ابن هلال است ديگر

س: بله همان بود، همان بود منتهی ايشان می­گويد جاء الخبر هکذا توجه داشته و لکن ليس للوالدين علی الولد طاعة فی ترک الحج تطوعاً کان او فريضة و لا فی ترک الصلاة و لا فی ترک الصوم اين توجه داشته

س: اين حرفش عجيب است

ج: بله معلوم می­شود نسخه را ديده و براي اين­که در نسخه اين بوده در اين­جا در حقيقت دو نسخه از کتاب احمد ابن، از احمد ابن هلال نقل کرده اين روايتی که الآن خوانديد مال چيز بود؟ مال اسمش که بود؟ مال خصال بود نه؟

س: اين­که الآن خواندم خدمت­تان عرض کردم در خصال همان روايت زهری است اين در علل است، آن وقت علل اين اضافه را دارد، در وسائل هم گفته گفته در علل زياده است به صورت فقيه و کافی نقل کرده بدون اين زياده

ج: البته علل هم که الآن که نسخه شما نقل کرده که بازهم احمد ابن هلال است

س: بله بله سند همين است،

46: 37

احمد ابن ادريس عن محمد ابن احمد عن احمد ابن هلال

ج: خب ببينيد بحث سر اين است که اين­جا الآن، روايت که سر تا ته­اش درباره صوم است که روايت دارد، در صوم ولد که رسيده و لايصلی تطوعاً و لايحج تطوعاً اين زيادی را دارد آيا اين زياده مدرج است؟ می­خواهيم صحبت اين است آيا اين را راوی اضافه کرده اين را الآن ما نمی­توانيم اثبات کنيم می­خواستم اين را بگويم، مثلی که در باب تقطيع عرض کرديم بعض از تقطيع­ها هست به اين معنی، همين حديث عمرو ابن حنظله حدود نيم سطرش و ان کان الفقيهان عرفا اين در کتاب فقيه کلاً نيامده ليکن اين را تقطيع نمی­گوييم يک سطر می­گوييم از روايت افتاده اين را تقطيع نمی­گوييم اين نشان می­دهد که درباره قاعده­اش اين طور است در کتاب محمد ابن احمد کتاب نوادر با اين­که از يک مصدر واحدی نقل کرده که احمد ابن هلال باشد يک نسخه يک زيادی دارد و لايحج تطوعاً و لايصلی تطوعاً خود حديث کلاً در صوم است اصلاً در صلات حج نيست خود حديث آن سه قسمت ديگرش در صوم است اين يک قسمتش درش اضافه کرده آيا اين را ما مدرج بدانيم می­خواهم همين را بگويم اين به مجرد اين­که يک زيادی بود مثلاً بگوييم خود راوی يا مثلاً خود احمد ابن هلال يا کس ديگری اضافه کرده انصافاً اين مطلب را نمی­توانيم اثبات کنيم ظاهراً اختلاف نسخه است يعنی اين نشان می­دهد که کتاب محمد ابن احمد دو نسخه داشته يک نسخه در اختيار کلينی بوده يک نسخه هم در اختيار صدوق و هردو نسخه هم سندش يکی است متنش هم يکی است، در يک نسخه يک نيم سطری اضافه دارد در يک نسخه يک نيم سطری اضافه دارد اين اضافه نيم سطر را مدرج حساب نکنيم، اين را از باب اختلاف نسخه حساب بکنيم نه از باب مدرج نه اين­که بگوييم اين آقا بحث درباره روزه بوده صلاة الحج را هم خودش اضافه کرد دقت کرديد چه می­خواهم بگويم؟ اين را نمی­شود مجرد اين­که ما ببينيم زيادی و شواهدش هم مساعد با اين­ باشد که زيادی مال راوی باشد چون بحث درباره روزه بود اصلاً بحث نماز نبود بحث حج نبود،

س: اختلاف نسخه آن­جای بود که يک کلمه و يک جمله باشد اما

ج: می­شود شايد يک سطر کمتر بيشتر هم می­شود ديگر اين را نه اسمش را تقطيع می­گذاريم يعنی تقطيع يا ادراج اين است که يک کلام مستقلی يک جمله­ای يک بحث مستقلی را حذف مثلاً اين­جا فان انقطع الدم فانها لاتدع الصلاة انا بحال و ذلک النبی قال ببينيد يک کلام کامل اين مدرج است و اما اين­که بحث درباره روزه بوده ايشان اضافه بر روزه، حج و صلات را هم اضافه کرده بگوييم اين مدرج است اين کلام خود راوی است نه کلام راوی نيست می­خواستم اين نکته را عرض بکنم هرجا زيادی ديديم اين زيادی را حمل بر ادراج نکنيم،

س: به مناسبتی امام گفته بود

ج: مثلاً همين حديث حج را و الله علمه، يا حجب الله عن العباد کلمه علمه در توحيد صدوق آمده در کافی نيست اين مدرج نيست اين معنايش اين نيست که آقا نظرش اين بوده که حج به علم انسان می­خورد ما حجب الله علمه يعنی به ادراک انسان نسبت به آن مطلب، مطلبی را که خداوند ادراکش را بر انسان بسته راه ادراکش را اين به آن نمی­خورد نه، اين دوتا نسخه است از حديث، در نسخه­ای زيادی هست مثل همين زيارت عاشورا و علی الارواح التی حلت بفنائک، به نظرم در کامل الزيارات و اناخت برحلک اين اناخت برحلک مدرج نيست دقت می­کنيد می­خواهم بگويم اگر زيادی آمد مجرد زيادی مدرج نيست اين دوتا نسخه است، دوتا نسخه از يک مثلی که شبيه اين­ها در باب تقطيع عرض کرديم اين هم راجع به

س: ضابطه­اش چه است آن موقع انسان؟

ج: ضابطه­اش بيشتر اين است که مدرج يک کلامی است که خودش يک حکم مستقلی، يک جمله مستقلی، يک متن مثل مثلاً صدر حديث عمرو ابن حنظله هفت هشت سطر را صدوق کلاً حذف کرده اين تقطيع است اما در اثناء يک نيم سطر هم حذف شده اين ديگر تقطيع نيست اين حذف نيم سطر اين مال اختلاف نسخه است اين نکته را دقت فرموديد،

س: در تقطيع اين را فرموديد ولی در مدرج

ج: اين هم همين طور است هيچ فرق نمی­کند،

س: همين طور است

ج: اين بحثش روايت کاملاً واضح است ممکن است کسی بگويد روايت در باب روزه بوده لايصلی تطوعاً و لايحج تطوعاً را خود راوی اضافه کرده که مثلاً مدرج بهش می­گويد، ظاهرش اين طور نيست ظاهرش اين است که دو نسخه است و چون سند هم يکی است معلوم می­شود دو نسخه از کتاب محمد ابن احمد است اين­که بگوييم مرحوم کلينی دستکاری کرده حذف کرده، يا بگوييم مرحوم صدوق تساهل کرده اضافه کرده بعد هم مخصوصاً صدوق می­گويد جاء الحديث هکذا و لکن درست نيست

س: قبول کرده

ج: دقت کرديد قبول کرده که اين زيادی بوده، دقت کرديد من چه می­خواهم بگويم اين را نه مدرج حساب بکنيم نه تساهل صدوق حساب بکنيم،

س: اين­که صريح است که اين مدرج نيست حرف جناب صدوق آن­جا که می­گويد اين حديث همين جوری است

ج: همين است جاء الحديث هکذا اين دارد اشاره می­کند بابا در کتاب نوادرالحکمه اين طور آمده من نقل می­کنم کلينی هم از نوادرالحکمه نقل می­کند آيا کلينی حذف کرده ديده مربوط نيست ورداشته حذف کرده، صدوق ديده مربوط نيست توضيح داده که آقا اين بی­خود است اين عبارتش قابل قبول نيست، دقت کنيد پس آيا کلينی حذف کرده؟ خير، آيا صدوق تساهل کرده اضافه کرده؟ خير، ظاهرش دو نسخه از کتاب محمد ابن حمد است اين نکته را فنی را دقت می­کنيد ظاهرش اين است اين کارهای فهرستی نکته­ اساسی­اش اين است و الا ممکن است اصلاً يک کسی بگويد که بعضی­ها تصور می­کند مثلاً کلينی دستکاری کرده در حديث يا صدوق دستکاری کرده کم و زياد کرده حديث را نظر ما نه کلينی دستکاری کرده نه ايشان، نه اين حذف کرده نه آن تساهل کرده دوتا نسخه از محمد کتاب نوادرالحکمه است يک نسخه در اختيار کلينی بوده، در آن نسخه ولايحج و لايصلی نبوده يک نسخه در اختيار صدوق بوده که بعد از کلينی است با يک طبقه، يک طبقه بعد از کلينی در آن نسخه مرحوم صدوق اين بوده و لايحج و صدوق هم تنبه داده که آقا حواستان باشد اين در کتاب بوده وليکن درست نيست قبول ندارم آيا احتمال دارد صدوق با اين حرفش عمداً گفته که اشکال به کلينی بگيرد، بگويد کلينی حکم کرده حديث را خوب دقت کنيد، آيا صدوق می­خواسته که کلينی حديث را کم کرده و ليکن به نظرم در اين نقل فقيه هم و لايحج نداشت نه،

س: نداشت خير،

ج: در نقل فقيه هم ندارد معلوم می­شود پيش خود صدوق دو نسخه بوده آنی که در فقيه آورده لايحج و لايصلی ندارد، آنی که در علل آورده لايحج و لايصلی دارد

س: ولی کلش را هم ايراد گرفته بر کل حديث هم ايراد گرفته

ج: نه نه همين­جا همين قسمت را

س: ربط و اضافه­اش هم نه، کلش را

ج: نه نه همين يک تکه،

س: قسمتی که لايحج دارد

س: يعنی اين لايصومش را هم اشکال گرفته منتهی فقط آمده ولد در مورد عبد و ضيف و اين­ها نه

ج: در مورد ولد اشکال گرفته اما به هر حال در کلينی نيست و ما اگر باشيم می­گوييم آقا کلينی اشتباه کرده، که کلينی درست نقل کرده صدوق اشتباه کرده، چرا آورده؟ اصلاً حديث کلاً در صوم است چرا مثلاً حج و صلاة را بياورد ليکن صدوق دارد می­گويد آقا حديث همين طور است نسخه­ای که من دارم همين طور است و ليکن قابل قبول نيست دقت می­کنيد و ليکن قابل قبول البته آن در کل ولد هم آن اگر شد آن وقت اشکالش می­شود که کل حکم ولد مدرج باشد،

س: آن روايت کلينی هم يک جورايي اشکال می­کند

ج: يک جوری هم به روايت کلينی می­خواهد اشکال بکند به

س: اصلاً اين قابل قبول نشده جايش اين­جا نيست

س: نه نه اصلاً می­داني حکم اشتباه است روايت می­گويد يک

ج: لذا من به نظرم می­آيد که اين را نه حمل بکنيم بر تنقيص نه حمل بکنيم بر تساهل نه ظاهراً صدوق می­خواهد بگويد نسخه­ای که من دارم اين طور است ليکن قابل قبول نيست کلينی هم آنی که آورده فقط خصوص صوم است

س: در واقع اصول و قواعد مسلم مذهب نمی­سازد به نظرم می­گويد

ج: بله حالا آن بحث ديگر است ايشان نظرش اين است که صوم مندوب را پسر به عنوان برّ به والدين نگيرد، مگر با اجازه پدر، حالا شايد صدوق نظرش اين بوده که نه حج و صوم و صلات بدون اجازه پدر هم پسر می­تواند بگيرد ليکن انصافاً اين روايت حالا آن مشکلی به اصطلاح جناب احمد ابن هلال دارد،

س: هرجا سند مشکل دارد

س: نظری که

33: 46

صدوق

ج: خب احمد ابن هلال بنابر مشهور ضعيف است خب،

س: در مغنی و هدايه نظرش چه است؟

س: فقط در مغنی آمده

س: در مغنی و هدايه

ج: مقنع را بياوريد خود عبارت فقيه را بياور ببينم چه جوری به چه تعبيری نقل کرده، بعيد است ايشان از نشيط نقل کند طريق بهش نداشته باشد،

س: در چيز پيدا نکردم دوباره نگاه می­کنم

ج: حالا شما نشيط ابن، بله آقا؟ شما نشيط ابن را از معجم آقای خويي بياور

س: نه فقط اين صوم و بحث صوم را که فرموديد از،

س: الآن

14: 47

ج: البته اين کار که بايد بطون روايت چه کتب مشهور و غير مشهور را باهم مقايسه کرد اين کار بسيار ضروری است يعنی اگر شده بود خيلی از مشکلات ما حل شده بود و اين خيلی برای ما در طول زمان مشکلات درست کرده،

س: جاداشت مرحوم صاحب وسائل که اين کار را کرد،

ج: نوشته که ترک قوله دارد صاحب وسائل اين­جا اختلاف نسخه را آورده، اين را هم لذا گفتيم از وسائل بخواند اين صاحب وسائل اين قسمت را آورده، بفرماييد

س: بله يک لحظه

س: جامع احاديث هم اين بررسی را به اين صورت

ج: انجام می­دهد همان موجود را نقل می­کند احتمالاً جامع الاحاديث جای زياده و نقيصه را روشن کرده حالا وسائل خيلی روشن نکرده اما جامع الاحاديث

س: خب کدام را نگاه می­کرديد

س: بدايه­اش هم و اما صوم العيد فان المرئة لاتصوم تطوعاً الا باذن زوجها و العبد لايصوم تطوعاً الا باذن سيده و الضيف لايصوم تطوعاً الا باذن صاحبه ديگر ولد را ندارد

ج: اصلاً کلاً حذف کن

س: اين کدام کتاب بود

س: اين بدايه شيخه،

س: همين

ج: فتوايش قرار داده در فتوی عرض کردم برای اين­که

س: کار خودش را کرده

ج: کار خودش را کرد و ليکن اين معنايش که اين متن روايت باشد ايشان آمده اين کار را انجام حالا جامع الاحاديث را هم يک نگاهش بکنيد، همين نشيط ابن صالح را به نظرم جلد صومش نه باشد به نظرم يا نه يا ده؟ با اختلاف چاپ­ها جلد نه يا ده را بياوريد شما حالا حديث به نظرم نشيط ابن صالح خيلی کم روايت باشد خيلی کم روايت نه اين­که به نظرم، ديگر الآن يادم نمی­آيد در ذهنم از ايشان،

س: بله من از جامع الاحاديث که فرموديد بياورم جامع الاحاديث به چاپی که حالا من دارم جلد نه است

ج: همين که گفتم جلد نه،

س: بله، خب حالا چه نکته­اش اين­جا مدر نظرتان است

ج: روايت نشيط ابن صالح

س: ببينيم ايشان هم خودش مقارنه­ای کرده؟

ج: حتماً

س:

21: 49

همين شکل آورده

ج: نه بخوانيد

س: از کافی است کافی محمد ابن يحيي عن محمد ابن محمد، عن احمد ابن هلال

ج: خب برويد جلو

س: عن احمد ابن هلال باز بعد می­گويد فقيه نشيط عنه،

ج: يعنی از نشيط ابن صالح بعد است

س: بله نشيط را فقيه شروع کرده، نشيط ابن صالح عن هشام عن ابی عبدالله عليه السلام قال قال رسول­الله صلی الله عليه وسلّم من فقه ضيف می­آيد می­آيد بعد يک خرده نسخه بدل دارد الا باذن مولاه و امره در کافی و من برّ الولد بابويه در فقيه اضافه دارد بابويه، ديگر همين طور

ج: ان لايصوم تطوعاً

س: بله الا باذن، اصلاً کلاً بحث علل را نياورده علل را بعدش آورده

ج: بعد می­آورد

س: عن علل، ابی رحمه الله فلان سند را آورده، نحوه الا ان فيه و من برّ الولد ان لايصوم همين طور که عرض کردم، آن تکه اضافه را آورده

ج: بعد از مصدر ديگر نقل نمی­کند

س: خير

ج: از تهذيب که نقل می­کند از کلينی گرفته مثلی که

س: تهذيب ندارد عرض کردم

ج: تهذيب ندارد

س: بله، حذف تهذيب تهذيب آن روايت زهری است که در

25: 50

بود

ج: اين را کلاً ندارد خود نشيط ابن صالح را رو معجم بياور ببينيم آقای خويي طريق در ذهنم الآن اصلاً، اسمش را ديدم اما اين­که چقدر روايت داشته باشد الآن در ذهنم حضور ندارم،

س: نشيط ابن صالح در مجموع کافی و تهذيب و فقيه هفت­تا روايت دارد

ج: زياده، تکرار با مکرراتش است

س: حالا اين سندهايش هم در کافی محمد ابن يحيي همين، عن محمد ابن موسی يکی در تهذيب دارد که از طريق شيخ مفيد است اخبرنی به الشيخ ايده الله يکش از طريق سعد ابن عبدالله

ج: نه اشکال ندارد شيخ ايده الله عن که؟ عن احمد ابن محمد عن ابيه

س: اخبرنی احمد ابن محمد عن ابيه عن سعد ابن الله بعدی تهذيب از سعد ابن عبدالله شروع می­شود

ج: بعد از سعد که است؟

س: عن احمد ابن محمد ابن محمد ابن عيسی عن مروه ابن

ج: عبيد

س: عبيد است بله

س:

30: 51

س: يک طريقش است يکی ديگر همين هيثم ابن ابی مسروق نعدی عن مروة ابن عبيد چندتا طريق دارد

ج: البته يک احتمال هم داده می­شود حالا بعد از اين سندی که ايشان خواند که اين محمد ابن احمد نباشد احمد ابن محمد باشد اين احتمال هم هست، آن وقت می­شود کتاب اشعری، اختلاف سر کتاب اشعری می­شود اختلاف سر نسخه کتاب اشعری می­شود که کتاب اشعری اختلاف نسخه داشته،

س: آقای خويي هم اين را در نشيط ابن صالح گفتند بعدی می­گوييم، نشيط ابن صالح ابن لفافه بعد اين­که در مورد مشيخه نه،

ج: از شيخ نقل کرده که

21: 52

الشيخ

س: می­گويد عن نجاشی فلان قال الشيخ نشيط ابن صالح له کتاب

ج: کتابش را بخوان تا ببينم

س: از خود کتابش از خود شيخ می­خوانم آنی که در نجاشی اين است که مولا بنی عجل روی عن ابی­الحسن موسی عليه ثقه له کتاب اخبرنا محمد ابن محمد عن

ج: محمد ابن محمد مفيد شيخ مفيد

س: عن الزراری

ج: ابوغالب زراری

س: عن السعد آبادی

ج: عن السعد آبادی علی ابن حسين سعد آبادی

س: عن احمد ابن محمد ابن خالد عن ابيه عنه بکتابه

ج: اين يک کم ضعيف است طريق برقی­ها ضعيف است،

س: در چيز آمده له کتاب فهرست شيخ طوسی اخبرنا جماعة عن ابی المفضل عن ابن بوته عن احمد ابن،

ج: اين هم به برقی از طريق ابن بوته به برقی بر می­گردد

س: عن ابيه عن نشيط ابن صالح

ج: به برقی، حالا اين احتمال می­دهد که اصلاً محمد ابن احمد نباشد که

21: 53

يعنی روی ظاهر آن سند با اين اسانيد ديگر احتمالاً احمد اشعری باشد با اين اسانيد ديگری که الآن خواند احتمال احمد اشعری بيشتر است

س: در کشی هم هست که اين جزء خادم بوده کان نشيط و خالد يخدمانه يعنی ابالحسن عليه السلام

ج: يخدمانه، آن وقت ندارد طريق الشيخ فکر می­کنم شيخ در مشيخه طريق ندارد صدوق طريق نداشته باشد، آخرش ندارد و طريق الصدوق اليه فی المشيخه

س: نه نداشت عرض کردم

ج: به نظرم ندارد علی ای حال اين کم و زيادی نه تنقيص است و نه به اصطلاح مدرج است اين­جا اختلاف نسخه دارد صدوق که اصلاً حذفش کرده فتوايش کرده اصلاً از جنبه روايت اخراجش کرده به صورت فتوی در آورده، علی ای اين هم راجع به اين قسمت.

بحث بعدی که بنا بود در اين باره صحبت بشود بحث رابطه بين فرهنگ فقهی و متون روايات اين بحث احتياج باز به يک بحثی باز مقدماتی راجع به فرهنگ و اين­ها دارد طول می­کشد اين را حالا فعلاً حذفش کنيم تا ببينيم در يک بحث ديگری متعرضش بشويم آخرين بحثی را که در باب متن، همچون داريم يواش يواش جمعش می­کنيم روشی راه­های اثبات متن، اصلاً از کجا بتوانيم اين اساس کار هم همين است آن تقريباً مقدمات بود روش اثبات متن که متن حديث اين است، خب آن روشی که الآن بين علمای اهل سنت کاملاً متعارف است و عده­ای هم از علمای شيعه طبعاً سند را نگاه می­کنند خيلی راحت اگر سند صحيح باشد قابل اعتماد باشد می­گويند متن اين است سند صحيح نباشد می­گويند اين متن نيست و البته گاهی کم و زيادهای پيدا می­شود ليکن اين­ها دنبال سند هستند و اين سند برايشان ارزش دارد من يک دفعه ديگر هم روايت را خواندم که عن الرجل يصبح حتی يصوم، حين يصوم يا حتی نه، حين يصبِح يا حتی يصبح کلمه حتی با حين در کتاب تهذيب شيخ نسخش مختلف است حتی کتاب­های خطی­اش هم بعضی­هايش حين يصبح است و در عده­اش هم حتی يصبح است چون آقای خويي می­خواستند اين مطلب را درست بکنند که اگر بدون

34: 55

نيت بود ايشان می­گفتند همين حين يصبح خوب است با اين­که خودش هم ياد می­آيد در بحث گفتند که در نسخه خطی تهذيب هم حتی است ليکن چون صاحب وسائل طريق صحيح دارد به شيخ طوسی و ايشان هم به شيخ صدوق پس اين متن حين يصبح ثابت می­شود، يکی از راه­های است که متعارف بوده عرض کردم سابقاً متعارف بوده و اين به اصطلاح دو جهت دارد يعنی گاهی اوقات مثلاً سند خوب است زيادی ثابت می­شود گاهی اوقات سند خوب نيست زيادی ثابت نمی­شود و يک بحثی هم در اين­جا خود اهل سنت دارند به نام زيادی ثقه، اين را هم بعد اشاره می­کنم حالا اين­جا ببينيد يک حديث خيلی مشهوری هست حرف يونس ابن عبدالرحمن اين را از کشی بياوريد ثقه آخذ عنه معالم دينی؟ قال نعم، خب اين­جا مخصوصاً مرحوم نائينی می­گويد از اين روايت در می­آيد که قبول خبر ثقه اين مسلم بوده، اشکال سر اين­که يونس آيا ثقه است يا نه؟ پس اين جزء مسلمات و ارتکازيات بوده که خبر ثقه قابل قبول است يعنی نائينی به اين حديث هم تمسک می­کند، در باب تعبد به خبر ثقه به اين حديث

44: 56

يونس ابن عبدالعزيز مهدی مرحوم کشی سه­تا روايت در اين باب آورده مرحوم کشی اگر الآن ايشان بخوانند، دوتايش سند روشنی ندارد يکش دارد، تصادفاً آنهايي که سند روشن ندارند کلمه ثقه ندارد، اما آنی که کلمه ثقه دارد سند روشن دارد به عکس آن موردی که آن­جا گفتيم اين کلمه ثقه را در اينی که سند روشن دارد دارد، بخوانيد

س: بله جلد دو صفحه 784 محمد ابن مسعود قال حدثنی محمد ابن

ج: محمد ابن مسعود مراد عياشی است استاد کشی، احتمالاً ايشان از کتاب معرفة الناقلين ايشان گرفته خودش اين حديث را از آن­جا گرفته بفرماييد

س: قال حدثنی محمد ابن نسير قال حدثنا

ج: نُسَير

س: نُسَير، حدثنا محمد ابن عسی قال حدثنی عبدالعزيز ابن مهدی القمی

ج: محمد ابن نسير هم بله عبدالعزيز مهدی خوب است، با اين­که محمد ابن نسير به نظرم خود کشی هم ازش نقل می­کند، محمد ابن نسير کشی

س: اين نسخه به خاطر اين­

ج: اين­جا فکر می­کنم

س: بعدش می­گويد قال محمد ابن نسير قال محمد ابن عيسی و حدث الحسن ابن علی ابن يقطين بذلک ايضاً قال قلت لابی الحسن الرضا عليه­السلام جعلت فداک انی لا اکاد اسئله اليک، اسئلک عن کل ما احتاج اليه من معالم دينی أ فيونس ابن عبدالرحمن ثقه آخذ عنه معالم دينی؟

ج: سنه درست

س: می­گويد عذر می­خواهم اگر آخذ عنه را صفت برای ثقه بگيريم آن موقع می­شود تقييد؟

ج: نه ثقه آخذ،

س: خبر بعد خبر بگيريم

ج: نه ظاهرش که اين طور است حالا اين سه­تا متن را يک متن ديگر هم بخوانيد

س: اين حالا اين­که می­خواهند فرمودي سه­تا متن پشت سرهم است اما يک متنی دارد خيلی يک خرده چند صفحه قبل­تر يک خرده متفاوت است حدثنا علی ابن محمد قطيفی قال حدثنا فضل ابن شاذان قال حدثنی عبدالعزيز ابن مهدی

ج: ببين بر می­گردد به عبدالعزيز سند يکی است از طريق فضل البته قطيبی که شاگرد فضل است توثيق رسمی ندارد گفته شد فاضل مثلاً يکی از راه­های وثوق به فضل همين قطيبی است ابوالحسن علی ابن محمد ابن قطَيبه يا قطَيبی بفرماييد

س: بله، و کان خير قمی رأيته و کان وکيل الرضا عليه السلام و خاصته قال سئلت الرضا عليه السلام فقلت انی لا القاک فی کل وقت فعمن آخذ معالم دينی قال خذ من يونس ابن عبدالرحمن

ج: ثقه ندارد،

س: اين متن اول است در واقع جلد دو صفحه 779 متن دوم

ج: ديديد

س: همانی بود که الآن خوانديم

ج: اين سندش اشکال دارد به خاطر علی ابن محمد ابن، اصطلاح رسمی است در باب رجال اشکالش سر علی ابن محمد ابن قطيبه است، خب به هر حال

س: اين مدرج نمی­شود حسابش کرديد

ج: حالا مدرج جای خودش، متن را می­خواهيم اثبات متن، الآن راه­های اثبات متن را داريم پی­گيری می­کنيم انصافاً اين متنی که ثقه آخذ عنه معالم دينی سندش معتبر است، آنهايي که درش ثقة ندارد، آخذ عمن آخذ عنه دينی؟ قال يونس ابن عبدالرحمن ديگر ثقه درش ندارد آن متن­هايي آن وقت اين­جا،

س: اين­که معلوم بوده که ثقه، ديگر مجهول

س: نه اين­که دارد می­پرسد ديگر بعد اين روايت مشهور شد ديگر

ج: اين به خاطر روايت مشهور، شما تا حالا نشنيده بوديد اين مطلب را چون کار نشده اين روايت عرض کرديم مثلاً اين سند علی ابن محمد ابن قطيبی دارد که وضع روشنی ندارد حالا دقت بفرماييد من چه می­خواهم عرض کنم

س: اين متن را ببخشيد اين سند را و اين متن را مرحوم نجاشی در فهرست آورده، اين آنی که آورده، و گفته قال ابوعمر الکشی فيما اخبرنی غير واحد من اصحابنا عن جعفر ابن محمد عنه، حدثنی

ج: اين سند را هم چون نجاشی هم بناست البته آن بحثی مرحوم نجاشی می­خواهد اين مطلب را از کتاب کشی نقل بکند ببينيد روش تحديث علمای قديم اين طور بوده و چه از اولش بخوانيم و قال ابوعمر الکشی

س: قال ابوعمر الکشی فيما اخبرنی

ج: ببنيد از نظر فنی ويرايش اين­جا بايد خط تيره بگذارند

س: گذاشتند،

ج: قال ابوعمر الکشی بعد اين جمله معترضه نجاشی می­گويد آن وقت در اثنا سندش را می­آورد،

س: فيما اخبرنی به غير واحد،

ج: سندش را به که می­آورد به کتاب کشی، اين سند نجاشی به کتاب کشی است،

س: در خط تيره است

س: بله در خط تيره اتفاقاً عن

ج: فيما اخبرنی غير واحد عرض کرديم مرحوم عياشی پسرش به نام جعفر ايشان به بغداد آورد هم کتاب کشی را آورده هم کتاب­های پدرش را آورده ايشان دارد نسخه کشی را از اين نسخه نقل می­کند، فيما، يعنی مشايخ بغداد از ايشان تحمل کردند مشايخ بغداد به من از قول جعفر ابن محمد ابن مسعود اين پسر عياشی است ايشان هم مال سمرقند بوده هم کتاب کشی را و هم کتاب­های پدرش عياشی را آورده به بغداد، دقت کرديد اين فيما اخبرنی جمله بسته شد، قال ابوعمر الکشی در وسطش نجاشی سند خودش را به ابوعمر کشی آورده فيما اخبرنی به، غير واحد مشايخ بغداد که مرحوم جعفر ابن محمد ابن مسعود را ديدند بله،

س: عن جعفر ابن محمد عنه، خط تيره را در چاپ بستند

ج: عنه يعنی عن الکشی، عن ابی­عمر الکشی

س: حدثنی علی ابن، ديگر همان سند، علی ابن محمد ابن قطيبه قال حدثنا الفضل ابن شاذان قال حدثنی عبدالعزيز ابن مهتدی و کان خير قمی رأيت و کان وکيل الرضا عليه­السلام و خاصته فقال انی سئلته فقلت انی لا اقدر علی لقائک فی کل وقت فعمن آخذ معالم دينی قال خذ عن يونس ابن عبدالرحمن و هذه منزلة عظيمه،

ج: ببين درش ثقه ندارد، با اين­که به قول شما ثقه الآن خيلی معروف شده ثقة

س: بعد ايشان در ادامه می­گويد و من

ج: اين عبارت نجاشی بود نجاشی عبارتی که فاقد ثقه است نقل کرده

س: منتهی مشکل اين است که بايد ايشان يعنی مسأله­ای که بعدش در ادامه می­گويد و مثله رواه الکشی عن الحسن ابن علی ابن يقطين سواءً

ج: خب آن هم درش نداشت يکش درش ثقه داشت

س: اين­که در عن حسن ابن علی ابن يقطين بود

ج: نه ثقه داشت اولی که حسن ابن محمد ابن نسير بود

س: چرا، جسارتاً اين الآن در کشی اين روايت دوم است که الآن سندش هم بهم ريختگی داشت محمد ابن منصور قال حدثنی قال محمد ابن نسير

ج: نسير

س: قال حدثنا محمد ابن عيسی قال حدثنی عبدالعزيز ابن مهتدی

ج: اگر محمد ابن عيسی را تضعيف بکنيم که عده­ای کردند اين عبيدی است ديگر محمد ابن عيسی عبيدی اين سند هم مشکل پيدا می­کند،

س: باز دارد قال محمد ابن نسير قال محمد ابن عيسی و حدث حسن ابن علی ابن يقطين بذلک ايضا قال قلت لابی الحسن الرضا عليه السلام جعلت فداک انی لا اکاد اسئل اليک اسئلک عن کل ما احتاج اليه من معالم دينی، أ فيونس ابن عبدالرحمن ثقه آخذ عنه مايحتاج اليه من معالم دينی؟ قال نعم،

ج: يکی ديگر هم دارد باز،

س: بله،

ج: حالا تعجب است نجاشی می­گويد مثل او سواء، با اين­که اين روايت مثل آن نيست اين ثقه درش دارد آن ندارد،

س: خب همين،

س: تأثيری ندارد

س: نه، شايد پسی نسخه­ها بوده

س: اين­که ندارد مال اين است جبرئيل احمد اين صفحه بعد است آن 779 بود، هفتصد و هشتاد و چهار، هفتصد و هشتاد و پنج جبرئيل ابن احمد

ج: فاريابی

س: قال سمعت محمد ابن عيسی عن عبدالعزيز ابن المهتدی قال قلت للرضا عليه­السلام ان شقتی بعيده، فلست اسئل اليک فی کل وقت فآخذ معالم دينی من يونس مولی ابن يقطين قال نعم،

ج: باز ثقه ندارد

س: ندارد

س: توش هست حاج آقا نجاشی

ج: نه نجاشی ثقه اصلاً نياورده آيا اين مطلب، يعنی ما بياييم بگوييم چون سه­تا سند الآن تمام به عبدالعزيز مهدی بر می­گردد و محمد ابن عيسی حالا اين عجيبش اين است

س: از بحث ما تأثير دارد در بحث ما اگر ثقه بيايد

س: بله نقل چهارم است اين

ج: نقل چهارم، حالا نقلی

س: نقل چهارم اين روايت در کشی،

ج: دقت کنيد

س: و پنجم هم دارد جسارتاً

ج: بفرماييد

س: نقل چهارم قبل اينی که حدثنی محمد ابن قولويه ايشان می­گويد و عنه عن سعد ابن عبدالله عن محمد ابن عيسی عن احمد ابن الوليد عن علی ابن مصيد اين فرق دارد

ج: احمد ابن الوليد هم الآن حالش شايد هم نسخه مشتبه باشد

س: ديگر عبدالعزيز مهتدی نيست قال قلت للرضا عليه­السلام شقتی بعيده و ليست اسئل اليک فی کل وقت فممن

ج: آخذ معالم دينی

س: اين در مورد ذکريا ابن آدم است

ج: بله نه

س: باشه حالا ببينيم ثقه را دارد

س: نه نه

ج: نه ندارد، نه ندارد

س: مأمون دارد، فممن آخذ معالم دينی

ج: المأمون علی الدين و الدنيا

س: قال من ذکريا ابن آدم القمی المأمون علی الدين و الدنيا

س: يک طريق خاص می­شود نمی­شود ازش

ج: حالا اين آيا واقعاً مثلاً به همين راه حالا نکاتی، چون عرض کردم ما يک بحث حديثی و تحديث و اين قواعد داريم، يک بحث سير در خود مضمون داريم توجه به مضمون آيا واقعاً اين کلمه ثقه آخذ عنه معالم دينی درست است اصلاً يا نه؟ يا اصلاً اين نبوده ثقه، ولو سندش بد نبود الآن، الآن محمد ابن نسير درست در ذهنم نمی­آيد، درست در ذهنم، حمدويه ابن نسير می­آيد محمد نمی­آيد ابراهيم ابن نسير، ابراهيم همدانی دوتا برادر هستند، عياشی دوتا هم توثيق شدند شيخ اين­ها را توثيق کردند،

س: غرض روايت خوبی است از اين جهت که بخواهيم يک طريق وصول به متن را پيدا کنيم

ج: ببينيد الآن بحث سر همين است که آيا در کلمه متن بوده

س: در رجال شيخ طوسی باب ذکر اسماء من لم يروی عن واحد من الائمه

ج: بله آنجاست

س: محمد ابن نسير من اهل کش ثقه جليل القدر کثير العلم روی عنه ابوعمر الکشی،

ج: من در ذهنم همين بود اين­جا عن محمد ابن مسعود دارد خود ابوعمر هم ازش نقل می­کند از محمد ابن نسير اما اين در ذهنم می­آيد حمدويه باشد، حمدويه نسير حمدويه هم داريم ابراهيم هم داريم، محمد الآن تو ذهنم بود محمد که کشی ازش، اين­جا محمد ابن مسعود است، ببينيد الآن نگاه کرديم سند همين است که درش ثقه دارد، حالا يک راهی ديگری ما الآن باز طی می­کنيم غير از اين راه­هايي که باز رفتيم باز برای اثبات متن، کلمه آخذ عنه معالم دينی خوب دقت کنيد يعنی چارچوب­های کلی مذهب را از آن بگيريم، ثقه­ای که ما الآن اصطلاح داريم، يک وقت ديگر هم گفتم معانی ثقه را پنج­، شش معنايش برايش کرديم ليکن آنی که الآن در بين ما متعارف است متحرز عن الکذب است ثقه عنی کسی که مثلاً در نسخ عبارت آقای خويي می­گويد ثقه يعنی متحرز عن الکذب، حجيت خبر ثقه اين است بعضی­ها هم گفتند عدل امامی هم باشد متحرز عن الکذب الی آخره ديگر حالا احتمال چون سابقاً مطرح کرديم، آن وقت در رواياتی که ما الآن داريم رواياتی که الآن داريم، اذا کان الوکيل ثقه در اين­ها شايد مجموعاً پانزده­تا، بيست­تا روايت به اين مضمون است که در مجموع ابواب فقه مثلاً بلغه عزل الوکيل، بلغه طلاق زوجته، قال ان کان ثقتاً تعبير ثقه دارد دقت کرديد، اين ثقه در اين­جا يعنی متحرز از کذب، در آن روايت حضرت سيدالشهداء ابن عمی و ثقتی من اهل بيتی، آنجا ظاهراً مراد متحرز از کذب نيست به معنای نماينده من، وکيل عنوان وکيل، روشن شد در اين روايتی که مال العمری و ابنه ثقتان، و فاسمع لهما و اطعهما فانهما الثقتان المأمونان در اين­جا هم نبايد مراد متحرز از کذب باشد ولو آقايون آوردند چرا؟ چون دارد فاسمع لهما اين فاسمع يعنی وکيل هستند، ثقه يعنی مورد اعتماد، يعنی نماينده من، وکيل من، اين تا حالا شد دوتا معنای ثقه که در روايات ديديم، اين­جا ثقه آخذ عن معالم دينی يعنی چه؟ متحرز عن الکذب يا نماينده من، ببينيد حکمی را که روش بار کرده، نمی­دانم دقت کرديد چه می­خواهم بگويم حکمی را که رويش بار کرده، چهارچوب­های مذهب را از آن بگيريد، اين نه متحرز از کذب، چون متحرز کذب مثلی که امام اين جور فرمود، چهارچوب­ها اصطلاحاً يا به اصطلاح متعارف علماء اصولين يا اصول عقايد است يا اصول فقه است اين­ها چهارچوب­های کلی است مخصوصاً يونس ابن عبدالرحمن که اتهام تجسيم دارد، مشبه تشبيه دارد، يونس ابن عبدالرحمن اتهام عمل به قياس دارد يعنی ايشان هم در مسائل اصول عقايدی هم در مسائل اصول فقه مشکل دارد ايشان، پس اين­که می­گويد آخذ، و لذا در دو سه روايتش آخذ، خذ معالم دينی، در معالم ديديم در همه­اش آمده بود، و عبدالعزيز ابن مهتدی هم هست، معلوم می­شود نکته اساسی آن تفکرات کلی­اش است، مبانی کلامی­اش و مبانی اصول فقه­اش، لذا اگر ما باشيم انصافاً مناسب با ثقه نيست، به خلاف اين تصوری که الی الآن شما خيال می­کرديد مناسب همين است، آنی که سندی که معتبر است درش ثقه دارد، آنهايي که معتبر، که نجاشی هم آنی را نقل کرده ثقه درش ندارد، بعد هم گفته حسن ابن علی ابن يقطين نقل کرده سواء، با اين­که در نقل علی ابن يقطين ثقه هست بگوييم نجاشی اين مقدار ملتفت نبوده که يکش دارد يکش ندارد، يا نه؟ نجاشی می­خواهد بگويد در حقيقت مراد جدی اين است، مراد اين است که خذ عنه معالم دينک، نه اين­که ثقه خذ عنه معالم، نمی­دانم روشن شد؟

س: بله

ج: در اين­جا با اين­که اصح سنداً اين بود به ذهن می­آيد خيلی مناسب در نمی­آيد يعنی مراد از ثقه يعنی کسی که اجتهادش صحيح است کسی که مبانی کلامی­اش صحيح است مراد اين است، نه مراد تحرز عن الکذب به عبارت اخری علم در اين­جا موضوعيت دارد چون خود خبرويت شخص است اما در خبر واحد طريقيت دارد، در نماينده هم موضوعيت دارد، چون نماينده انسان، وکيل انسان موضوعيت دارد ما آنچه را که در روايات از کلمه ثقه می­بينيم مراد يکی وکيل است که مثل ثقتی من اهل بيتی، يا ثقه فانه ثقتی؟ الثقتان، چرا؟ چون گفت فاسمع لهما، به خبر نمی­گويند فاسمع و اطعهما

س: احسن

ج: به قرينه اطعهما کنايه از وکيل است، و لذا عرض کرديم در همان روايت مبارکه هم

س: نقل حسی نمی­گويد

ج: اصلاً اصلاً به نقل حسی و خبر نمی­خورد اين ثقه هم اين­جا به نقلی چون ثقه آخذ عنه معالم دينی، روشن شد چه می­خواهم بگويم،

س: بله،

ج: اين­جا شايد با شواهد بيشتر تأييد کنيم که ثقه نبوده،

س: به آن معنی

ج: چون واقعاً به آن معنی بايد بيايد آن­جا علم موضوعيت دارد می­گوييم اين آقا خبرويتش صحيح است فقيه بزرگواری است ملاست آدم صحيح، يعنی و لذا هم عده­ای عبارت اجمعت العصابة تصحيح ما يصح به اين معنی، ما يعنی فتوی، فتوايي که از اين­ها صحيح است آن فتوی درست است رو مبانی فتوا داده يعنی اجتهادش درست است حالا قبول ممکن است نکنيم ما، اگر آقای خويي فتوايي داده شاذ است قبول نمی­کنيم اجتهاد ايشان درست است، اما نتيجه­گيری­اش حالا رأی شاذی را قبول کرده، اما ايشان مجتهد است، ايشان فقيه است، ايشان ملاست آخذ عنه دقت کرديد معالم دين اين نيست که مثلاً برای بول دوبار بشورد يکبار بشورد؟ اين جزء معالم دين نيست اين­که يونس ابن عبدالرحمن بگويد مثلاً زکات فطره در کل مايقوت الانسان باشد قوت غالب اين جزو معالم دين نيست اين احکام وظيفه فردی است، اصلاً به معالم دين نمی­خورد اصلاً دو نحو اخذ است، اخذ معالم غير از اخذ به باب خبر است، مثل آن­جا فاسمع لهما و اطعهما اطاعت مال نماينده است اطاعت مال خبر نيست به خبر نمی­گويد اطاعتش بکن،

س: تناسب حکم و موضوع روشن است اين­جا

ج: تناسب، دقت کرديد، و لذا اگر ما اين را هم بر فرض قبول کنيم که کلمه، روشن شد چه می­خواستم نکته­ای،

س: نه واقعاً هم تا حالا ما اين جور نگاه نکرديم

ج: خب، بله روشن شد چه می­خواهم، بعد اين راهش چه است؟ حالا ديگر امشب علی رضا نرسيد اگر خواستيد فردا شب من هم ديگر خسته شدم اگر آقا علی رضا رسيد تمام موارد استعمال ثقه را در روايت در بياورد، من چون يک دفعه آقا رضوانی خدا حفظش کند، ايشان يک دفعه درآورد،

10: 74

خبر ثقه شايد بيست­تا روايت پيدا کرد، از ابواب مختلفه وسائل و اينها درش ثقه در باب عزل وکيل و طلاق و بلوغ طلاق ان کان قائل ثقه، ان کان به اصطلاح آن­که من خبر را به من رسانده ثقتاً، اين کلمه ثقه را من ديدم در آن­ها همه مراد همان وساطت است يعنی اخبار حسی، تحرز عن الکذب اما اين عبارتی فانه ثقه الامين فاسمع له و اطعه و لذا اين

س: با آن ابن عمی ثقتی می­سازد

ج: با آن می­سازد با آن ثقتی يعنی وکيلی، يعنی نماينده من، آن هم موضوعيت دارد، عنوان وکيل خودش، طريقيت صرف نيست پس الآن در اين­جا اگر بخواهيم قبول بکنيم بايد ثقه را اصلاً به يک معنای جديد بگيريم يعنی مبانی فکری­اش صحيح است حالا باش مطابق باشيم يا نباشيم؟ روايتش

س: وکالت که نداشت که،

ج: آه،

س: وکالت که نداشت که

ج: ندارد نه، يونس ابن عبدالرحمن

س: سؤال از وکالت

ج: دقت کرديد بعد هم آخذ عنه معالم دينی آن وقت در آن روايت هم که سند روشنی داشت بازهم معالم دين بود دقت کرديد در هر سه معالم دين بود يعنی معلوم می­شود سؤال، نکته اصلی سؤال معالم دين بود چهارچوب­های کلی،

س: اخذ معالم دين است نه شنيدن

ج: ممن آخذ معالم دينی، اين واضح است به نظرم بله آقا؟

س: سياق عبارت خيلی واضح است

س: بله

ج: حالا واضح شد

س: نه سياق همين است

ج: معما چو حل گردد آسان شود،

س:

45: 75

هيچ تأثيری ندارد ثقه بودن نبودن چون سياق عبارت جوری بد که مسلم گرفته بود

ج: خب با ثقه نمی­سازد

س: نه، اگر کسی خواست بگويد اين ثقه نشان می­دهد که از متن را استفاده کرد اين را به معنای متحرز از کذب می­داند

ج: اين متحرز عن کذب نيست،

س: متحرز از کذب نيست

ج: اخذ معالم دين، ببنيد دقت کنيد اخذی، من معالم دين را از که بگيرم دقت کرديد، لذا انصافش به ذهن ما و تعجب هم اين است که هرسه روايت هم از عبدالعزيز ابن مهتدی است و معالم دين هم در آنها آمده در دوتايش ثقه نيامده در يکش ثقه آمده است،

س: مدرج است حاج آقا، نه انصافاً هم حالا بگذريم اين بحث به اصطلاح متن و اين­هايش ولی بر می­گرديم به آن بحث قبلی

ج: نه احتمالاً می­گويد اشتباه، اضافه اشتباه کرده يا اصطلاح در آن زمان بوده، يعنی مجتهد ثقه، ثقه يعنی فقيه مورد اعتماد،

س: ثقه الاسلام هست،

ج: مثل ثقه الاسلام يعنی مراد از ثقه اين است و الا خب، اگر هم برفرض حالا قبول کنيم که ثقه هست نبايد بگوييم اين به درد باب حجيت خبر ثقه می­خورد اصلاً ربطی به باب ثقه ندارد حجيت خبر،

س: و در يک کلمه اين اصطلاح ثقه در اين­جا با آن اصطلاح ثقه­ای که در رجال داريم اصلاً

ج: دوتا اصطلاح اند،

س: خود نجاشی هم، خود در کتاب کشی هم بارها اين ثقه آمده اما همه­اش به معنای رجالی است،

س: بله ديگر اين اصطلاح را بايد جدا کرد

س: کان من فلان و کان ثقتهً

س: بله اين را می­خواهد جدا کند ديگر

س: و ذکر ابن فضال انه ثقه اين­ها همه­اش چيز است، کان کوفياً و کان ثقتةً

س: اين اصطلاح رجالی است ديگر همه

ج: اصطلاح رجالی،

س: بله،

س: ابن ابی­يعفور ثقه

ج: دقت کرديد پس اين نکته يک

س: واقعاً که اصطلاح رجالی با اصطلاح روايي را باهم بسنجيم مقايسه کنيم

ج: دقت کرديد اين معلوم می­شود با اين­که سندش صحيح و معتبر است بازهم در ثبوت لفظ متن گير پيدا کرديم متعارف ما اين بود که اگر سند صحيح است آن را قبول بکنيم، تا حالا شايد متعارف اين بود آن دوتا سند ندارند اين يکی سند دارد ما برای شناخت متن از، ليکن وقتی تحليل کرديم ديديم نه مشکل دارد اولاً معالم دين در هرسه آمده، اخذ هم در هر سه آمده، اخذ معالم دين مناسب است با صحت اجتهاد و مبانی کلامی و اصولی معالم دين، و اين اخذ به معنای اين که اين آقا مثلاً مبانی کلامش درست است، مبانی اصولش به رأی او عمل بکنيم، مطلبی را که استظهار می­کند عمل بکنيم، اخذ بکنيم مبانی کلی، چون ايشان در مبانی کلی­اش هم مشکل دارد به خاطر تجسيم و تشبيه و نمی­دانم مسأله قياس، روايت دارد که

س: واضح شد الآن انصافاً

ج: بله آقا

س: واضح شد انصافاً، اگر متحرز عن الکذب بدانيم اصلاً معالم دين بحث نيست

ج: بحث ندارد اخذ عنهما و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين، معما چون حل گردد آسان شود.